

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برگردان و پایان سخن از: ا. م. شیری
۰۸ اگست ۲۰۱۳

«ما به پدر بزرگان خود، به مدافعان میهن خیانت کردیم»

در طول نیم قرن، فرمان شماره ۲۲۷ کمیسر دفاع ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، نوشته و امضاء شده توسط ستالین، تحت عنوان «یک گام عقب نشینی، هرگز!» هیچ گاه در هیچ کجا چاپ و منتشر نشد. پس از سخنرانی رادیویی فرمانده کل در سوم جولای ۱۹۴۱، این فرمان به سنگ مانعی در راه حرکت برخی مؤرخان تبدیل گردید. جاعلان حقایق تاریخی از آن در جهت اهداف کتیف خود استفاده می کنند.

لیبرالها آن را به منزله میخ بعدی به تابوت ستالین ارزیابی می کنند. مستبدان روسیه رفاه خود را از خون مردم تأمین می کنند. دشمنان آشکار میهن ما از این که مقاومت روسها اجازه نداد نازیسم تغذیه شده به وسیله آنها به رهبری هیتلر «کشور منفور شوراها و روس مقدس» را در هم بکوبد، خشم خود را پنهان نمی کنند. این اتفاق نیفتاد، و اکنون نیر سعی می کنند به کمک ایده های کوچک خود نسل ایوانوفهای پیوند گسسته را تربیت کنند.

صفحات مطبوعات و تلویزیونهای همه جهان را همواره مسائل و موضوعات مرتبط با اردوگاههای کار اجباری اتحاد شوروی و اردوگاههای مرگ نازیها رنگین می کند. در غرب ترجیح می دهند هیچ وقت یادی از آن نکنند، که تکنیک زمین سوخته روی زمین بورها و تجربه اردوگاههای کار اجباری را برای اولین بار در انگلیس به کار بستند، که در اثر آنها فقط ۳۰ هزار نفر زن و کودک بوری به اضافه تعداد بیشماری از بومیان سفید و سیاه کشته شدند. آیا حذف ساکنان بومی امریکا به یادآوری اش می ارزد؟ البته، آزادی غربی بهتر از آزادی ما است. زیرا، در روسیه اصل «بزن خودی را تا بیگانه بترسد»، حاکم است، ولی در غرب، مرگ بهتر است – اما برای سیاه پوستان، هندوها، اسلاوها، مسلمانان و سایرین. این فهرست ادامه دارد. در حالی که متمدنهای غربی برای تسلیح وحوش بومی تا دندان مسلح از هیچ تلاشی دریغ نمیورزند، اما بی وقفه در باره ظلم و ستم آتیلا، چنگیز خان، تیمور و ستالین جیغ و داد می کنند. هنگام یادآوری مکاری شرقی (بیزانسی) تزار روس، الکساندر پاولویچ، در باره میلیونها قربانی ناپلئون به نحوی فراموش می کنند. این سیاستمدار «ترقیخواه» قانون معروف خود را به خلقهای سرزمینهای اشغالی حقه کرد. گاهی اوقات که از او انتقاد می کنند، «هیولای کورسی»، مولد نسل آینده مافیای ایتالیا را به خاطر می آورند و در نهایت می گویند، خلاصه، او به ما تعلق ندارد. در یک کلام، غریبه است.

مسأله بر سر دفاع کذائی از ستالین نیست (برای اینکه گویا او هیچ کار درستی انجام نداد)، بر سر ردیف کردن «اشتباهات خشن» فرماندهی اتحاد شوروی (دروغگو دشمن خداست) یا بر سر «قربانی کردن بیجای مردم خویش» هم نیست (هنگام بریدن چوب، تراشه ها به اطراف می پرد). بیانیید صادق باشیم و بدون سیاست ورزی عجولانه. متوفیان

نیازمند تیرئه نیستند و مردگان شرم نمی کنند. رهبری سیاسی وقت کشور به رهبری ستالین در قبال اوضاع وخیم پیش آمده واکنش متناسب نشان داد. شعار پدر بزرگان ما چنین بود: «برای ما جائی فراتر از ولگا نیست!»! در غیر این صورت، نسلهای بعدی نمی توانستند به موجودیت خود ادامه دهند. این است آنچه که باید به خاطر داشت.

به صدای کسانی که در آن سالهای سخت به دفاع از آزادی خود و ما برخاستند، گوش فرادهیم. مارشال **واسیلیوسکی** در یادداشتهای خود در باره فرمان شماره ۲۲۷ نوشت: «این، یکی از محکم ترین اسناد سالهای جنگ به لحاظ عمق میهن پرستی و به لحاظ شدت عاطفه بود». معترضان بلافاصله می گویند: به باور ما سران نظامی ستالینی و سانسور شوروی شایسته این به خاطر سپاری نیستند. آنها بیش از همه به خائن، به فرمانده واحد دوم ضربت ارتش، ژنرال آ. آ. **والاسوف** که در آستانه نبرد ستالینگراد به اسارت در آمد، باور می کنند. در این حال، مطلقاً به خاطر می آورند، که گویا خود او چاپلوسی ستالین را می کرد. «دیکتاتور» به روحیات ناپسند او پی نبرد و «بچه های خوب» (واژه وسترن های هالیوودی) را به ناحق تیرباران کرد. باز هم در سیاست پایمان می لنگد، ولی به حرکت ادامه می دهیم.

این هم نقل قولی از شاعر جبهه ای روس، یوگنی یوتوشنکو (**Yevgeny Yevtoushenko**) آنطور که از زبان یک یهودی اوکراینی، **سمیون گودزنکو (Semyon Goudzenko)** نقل می کند: «ما نیازی به ترجم نداریم. زیرا ما هم به هیچ کس امان ندادیم». و این هم سخن یک یهودی دیگر، دیوانه فرانسوی مآب، **ایلیا ارنبورگ (Ilya Erenburg)**، که در ۲۴ جولای ۱۹۴۲، چهار روز قبل از صدور فرمان «بیک گام عقب نشینی، هرگز!» در صفحات «کراسنوی زویوزدی» (**ستاره سرخ**) تحت عنوان جالب توجه «بگش» نوشت: «ما فهمیدیم که المانیها انسان نیستند. از نظر ما، کلمه «المانی» بعد از این بدترین دشنام است...».

اکنون چنین سخنانی را به مثابه دعوت به نسل کشی یا خیلی ساده، دعوت به خشونت یا دامن زدن به مناقشات ملی تلقی می کنند. شاید، درست است. زیرا جنگ هم مثل جنایت، تعلق ملی ندارد. جنگ نه تنها صورت زنانه ندارد (نقش جنسیتی)، حتی شکل نژادی و ملیتی هم ندارد. همان ستالین «مستبد خونخوار» می گوید: «هیتلرها می آیند و می روند، اما ملت المان به موجودیت خود ادامه می دهد». و ژنرال یسوس (**درجه نظامی ستالین**) پس از پیروزی «به سلامتی روس کبیر» جام باده می کند و به همین سبب او را نمی بخشند و هیچ گاه هم نخواهند بخشید. او می توانست به سلامتی هر کس دیگری، هر چند خلق «کوچک» باده بنوشد، اما چرا به سلامتی این روسها؟! ... آخ، این روسها» (Oh, those Russians) - راسپوتین و سایر آشغالهای مزخرف به سبک رگی یا دیسکو هستند. در سالهای ۱۹۸۰ به صدای این زوزه ها، در عین حال بدون مراجعه به متون زبانهای دیگر، بسیار عالی رقصیدیم. اما سیل تبلیغات خرنده، شالوده یک ملت بزرگ را شست و با خود برد. پس از مدتی آرامش برکه راکد به وسیله چوبایسها، آبرامویچها و آبرامویچهای دیگر به هم خورد (اشاره است به افرادی مثل آتاتولی چوبایس، رمان آبرامویچ، باریس برزوفسکی، آک دیرپاسک، میخائیل خادارکوفسکی نمونه چند صد یهودی تبار دیگر (صحیح تر است آنها را صهیونیست نامیم)، که بلافاصله پس از تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی با غضب عدوانی و تاراج ثروتهای ملی این کشور از نقشه سیاسی جهان حذف شده، یک شبه به چند ده میلیارد دالر دارانی دست یافتند). آیا برنامه آژانسهای امنیتی غرب برای محروم کردن روسیه از وجود اشخاصی مثل الکساندروفها، ماتروسوفها، نیکلایوفها، گاستللوها و زویا کاسامادیانسیکیها اجراء شده است؟!!

مسأله بر سر ملیت نیست! اتفاقاً قدرت اتحاد شوروی از انترناسیونالیسم آن ناشی می شد، نه از خون و خاک آن (**Blood and Soil**). رایش سوم مجموعاً ۱۲ سال عمر کرد، و اتحاد شوروی بیش از ۷۰ سال زنده بود و اگر آن را به باتلاق ناسیونالیسم نمی کشاندند، هنوز می توانست به حیات خود ادامه دهد. ضمناً، ناسیونالیسم نتیجه جنگهای ناپلئون بود، نه محصول جنگ بزرگ ارتش آزادیبخش روسیه به فرماندهی کوتوزوف و دیگر قهرمانان سال ۱۸۱۲. و

نیکولای اول، «ژاندارم اروپا» نیز در پیدایش این پدیده مقصر نبود. امپراتور روسیه برای فرونشاندن قیام تاج اتریش به کمک «برادر» شتافت که او نیز بعدها در جنگ کریمه از روسیه «سپاسگزاری کرد». نه تنها **هابسبورگها** صمیمانه اذعان کردند، که «اتریش با ناسپاسی خود در قبال کمک روسیه جهان را شگفت زده کرد»، اکنون نیز «نواحی» امپراتوری بزرگ، نمک نشناسی خود را نشان می دهند...

فرمان شماره ۲۲۷ تا روز امروزی نیز موضوعیت خود را هم در رابطه با «ستون پنجم» و هم در رابطه با ترسوها، خائنان و فراریان حفظ کرده است. کافیسست کشور کمی ضعیف شود و بوی تعفن از آن برخیزد، تا بلافاصله مگسهای پهن خوار بر سر آن به پرواز در آیند و حشرات و کرمها در آن در هم بلولند. اخراج زبان روسی از مدارس آغاز می شود، یادواره های سربازان آزادی برچیده می شود، «قهرمانان» اس. اس. رژه می روند. مرکز **سیمون ویزینتال** به طور جدی در ویرانه های جنگ به دنبال جنایتکاران جنگی می گردد، که واقعیت دوره نزدیک را روشن نمی سازد، و حوزه بالتیک دمکراتیک مجاور مرز، پارتیزان سابق را به خاطر این که او پدر بزرگ تمعیدی نشد، درصندلی محکومان می نشاند! «ایزیا، تو میهن ات را دوست داری؟» - «بلی» - «آیا به خاطر آن از جانت می گزی؟» - «نه، در این صورت، پس چه کسی از آن دفاع خواهد کرد؟»

بابی یار، کراسوخا، لیدیتسه، اورادور، پیرچیویس، کاتین... شما این نامها را به خاطر دارید؟ یا فراموش کرده اید؟ یا فرمانده گروه چریکی، **واسیلی ماکارویچ کانانوف**، که جمهوری لیتونی او را «جنایتکار جنگی» شناخت، مقصر آنهاست؟ آیا به خاطر این که مجموعاً با نه نفر از عهده پولیس و گروه مجازات **اینزاتس (Aynzats)** برآمد؟ اما آن حرامزاده ها چه تعداد انسان را شکنجه دادند و کشتند؟

الکساندر سرگنیویچ پوشکین نوشت: «مدت مدیدی روسیه از سرنوشت اروپا جدا شده بود. جلگه های وسیع آن جمعیت بیشمار مغولها را بلعیدند و به تهاجمات ویرانگرانه آنها پایان دادند. بربرها چون سهامت آن را نداشتند روسها را به بردگی در آورده و یک پشت جبهه قوی از آنها برای خود بسازند، به دشتهای شرقی خود بازگشتند. آئین مسیحی در روسیه شکنجه شده و در حال مرگ نجات یافت، نه لهستان، آنگونه که اخیراً مجلات اروپائی ادعا کردند؛ اما اروپا، در برخورد به روسیه، همواره ناسپاس بوده و جاهلانه عمل کرده است».

پاسخ غربیها (تأکید می کنم، ملیت های مختلف)، به سربازان آزادیبخش اتحاد شوروی، به این ناجیان جهان از وحشیگری غرب، فقط یک ناسپاسی ساده نیست. این، جنایت است!

نام آن حرامزاده را که جرأت کرد در شهر کیف به منزل سپهبد **واسیلی استپانویچ پطروف**، دو بار قهرمان اتحاد شوروی، قهرمان توپخانه که با از دست دادن هر دو دست، به نبرد ادامه داد، وارد شده و اشیای آن را بیرون بریزد، اعلام کنید.

یوداکیا نیکلایونا زاوالیا، قهرمان جنگ می گوید: «پس از جنگ از شهرها، پادگانهای ارتشی، کشتی های جنگی و زیردریائی های زیادی دیدن کردم. همه جا در باره جوخه های گروهان تحت فرماندهی من صحبت می کردند. برای رساندن حقایق به کودکان، در مدارس سخنرانی می کردم، اما **ایوان های** آگاه به پیوندها به بار نیامدند. و اگر توانم اجازه دهد، حالا هم می روم. در ماه اگست سال گذشته ۳۰ دستگاه کامپیوتر، بالاپوش و کاپشن از **سواستاپل** برای دانش آموزان مدرسه شماره ۱۰۴ **پوشه وادیتسه** آوردم، جایی که همه ساله ۹ ماه مه **(روز پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم جهانی)** را با خرسندی در آنجا می گذراندم. اما اول سپتمبر سال ۲۰۰۷ این مدرسه را به نام فاشیست قاتل، **رُمان شوخوویچ** نامگذاری کردند. آیا در آنجا باز هم حقیقت من لازم است؟... پس از این اعتراف صمیمانه دختر خلق اوکراین، شما را نمی دانم، اما اشک در چشمان من حلقه زد.

شوخی، باندر، ولاسوف، وایخمان... اگر اینها امروز قهرمان نامیده می شوند، در این صورت، تو، رفیق فرمانده، به ناحق فرمان «یک گام عقب نشینی، هرگز!» را صادر کردی. پدران و پدربزرگان ما یک گام عقب ننشستند، اما ما ما به شما خیانت کردیم، و دنیا همواره به کام خائنان بوده است.

پایان سخن

همراه با تقدیم ترجمه مقاله ای با عنوان فوق، ابتداء یادآوری و ذکر نکاتی چند ضروری به نظر می رسد: طی ماههای گذشته (تقریباً ۸ ماه) چیزی بیش از ۴۰ مقاله مستند و مستدل در باره نظام مالی- اقتصادی حاکم بر جهان ترجمه کرده ام که مجموعه و حتی هر یک از آنها به تنهایی تصویر واقعی، تصویری که شکل و سیستم مافیائی- قمارخانه ئی آن و سلطه یک دولت در سایه (دولت مخفی جهانی) متشکل از اعضای چند مافیای عمده: مافیاهای پول (دالر) و طلا (بانکداران)، مواد مخدر و مافیای صنایع جنگی بر آن را به روشنی نشان می دهد و ثابت می کند که تمام سیاستها، موضوعات تبلیغاتی، فرهنگی و غیره برای همه بشریت را همین «دولت مخفی» تعیین و تعریف می کند. منشاء و مبداء همه نگون بختی های خلقهای جهان، فقر، گرسنگی، بیکاری، بیخانمانی، فقر فرهنگی، انحطاط و سقوط عقلی و اخلاقی، عدم تعادل روانی و دیگر مفاسد و فجایع اجتماعی مثل اعتیاد، فحشاء، جنگهای ویرانگرانه امپریالیستی- استعماری تحت بهانه ها و عناوین مختلف و «من درآوردی» همین «دولت در سایه» است. همین «دولت مخفی» بود که در طول دهها سال با صرف دهها تریلیون ثروتهای غارتی جهان توانست سوسیالیسم «واقعاً موجود» (اگر ادعا نکنیم عدالت اجتماعی آرمانی، حداقل نسبی) و اتحاد شوروی را تخریب و تجزیه کرد و بلافاصله پس از آن عمل ضدانسانی خود را با ترویج اصطلاح «فروپاشی» توضیح داد و این واژه را به اذهان عمومی حقتنه کرد. این «دولت در سایه» اگر دیروز با ایجاد هراس از شیخ کمونیسم آرامش و امنیت جهان را به هم می زد، پس از یکسره کردن کار سوسیالیسم «واقعاً موجود»، امروز با ایجاد خطر جدید- خطر تروریسم- به ویژه «تروریسم اسلامی»، تروریسمی که ساخته و آفریده خود آن است، امنیت و آرامش تمام جهان را از بین برده و آن را به جهنم ساکنانش تبدیل کرده است.

با پیدایش و زایش چنین شرایطی بود که اغلب شخصیتها، افراد، گروهها، سازمانها و احزاب سیاسی مدعی پیروی از نظریه سوسیالیسم و کمونیسم علمی، این واژه ابداعی ناتوی تبلیغاتی- فرهنگی را در هوا شکار کرده و برای «جا اندازی» آن از هیچ کوشش و تلاشی فروگذاری نکردند. این نامبرندگان قبل از این که عوامل و علل تخریب و تجزیه را تعیین و تعریف کنند، به جست و جوی «عیوب» و «اشتباهات» ساکنان خانه تخریب شده در زیر بمبارنهای بی امان تبلیغاتی و تهاجم سازمانیافته مافیای حاکم بر جهان پرداخته و آنها را به دلیل این که به طور کلی چرا چنین خانه ای را در چنین محلی ساخته اند، محکوم و تقبیح نمودند. اغلب و یا اکثریت قریب به اتفاق برشمردگان فوق که خاستگاه طبقاتی بورژوائی یا حداکثر، خرده بورژوائی داشتند و بند ناف و منافعشان به نحوی از انحاء به سرمایه بسته بود، گوئی مترصد همین فرصت بودند تا به خاستگاه خود بازگردند و وفاداری خود به طبقه خویش را به اثبات برسانند. این ناکمونیستها که زمانی طبقه کارگر را نیروی متعالی و پیشبرنده جامعه تعریف می کردند و از «سوسیالیسم، همین امروز!» یک پله پائین نمی آمدند، پس از سلطه کامل «دولت مخفی» بر کل جهان، به یک باره و ناگهان، به مبلغان دمکراسی و حقوق بشر امپریالیستی- مافیائی بدل شدند، که اشغال کشورها و قتل های عام میلیونی خلقهای بی دفاع را جایز می شمارد. در عین حال، «نبوغ سیاسی» این جماعت گل کرد و به تاسی از ناتوی رسانه ای به کشف جدیدی نائل شدند و طبقه متوسط را نیروی محرک انقلاب (البته انقلاب نه، بلکه، اصلاحات در چهارچوب نظام موجود) و پیشبرنده جامعه تعریف کردند. پس فاجعه عموم بشری تجزیه اتحاد شوروی بود که به یاد این جماعت افتاد به «اندیشه» بنشند؛ «مشاوره ها» کنند؛ «کنگره ها» برگزار نمایند و بالاخره، برنامه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بی پشتوانه و

صدتا «یک عباسی» تنظیم و ارائه دهند؛ نسخه های جعلی برای مبارزه با تورم، گرانی و کاهش سطح زندگی عمومی بپیچیدند. اما غافل یا به احتمال قوی آگاه از این که اجرای هیچ برنامه ای، حتی عملی ترین آنها در یک شرایط عادی، با وجود استبداد مافیای مالی- پولی حاکم بر جهان و بدون اعمال تغییرات اساسی در بنیاد نظام موجود، در بهترین حالت، چیزی جز وهم و خیال، در بدترین حالت، غیر از حقه بازی و عوامفریبی کودکانه نیست.

این همان واقعیتی است که حتی بورژوازی ملی روسیه پس از گذشت تقریباً دو نیم دهه از تخریب سوسیالیسم «واقعاً موجود» و تجزیه اتحاد شوروی فهمیده و به ابعاد خیانت به پدر بزرگان پی برده است، ولی مدعیان سابق پیروی از ایده های سوسیالیسم علمی، که مدتهاست به شدت زرد شده و در مواردی حتی به سفیدی، سفیدتر از دولتهای امپریالیستی- استعماری گرائیده اند، نفهمیده اند، گه چه خیانتی به نسلهای گذشته کمونیستها کرده اند، تمام مبارزه، قهرمانیها و از جان گذشتگی ها و دستاوردهای آنها را به سخره گرفته اند. البته اگر توجه داشته باشیم، که برخی گروهکها و سازمانچه ها سابقاً مدعی پیروی از سوسیالیسم علمی، گسست از تجارب تاریخی و عملی نسلهای پیشین کمونیستها را شرط «اتحاد» و «پیشرفت» اعلام کرده اند، معلوم می شود، که این، نه یک ادعای ساده، بلکه، یک حقیقت روشن است.

نکته دیگر این که، منبع مقاله پیش رو (Pravda.ru) در نگاه اول ممکن است بسیاریها را دچار اشتباه سازد. اما، اشتباه نکنید. این پراودا، آن پراودای لنینی نیست که پنجم ماه مه سال گذشته میلادی یک صد سالگی اش را برگزار کردیم، بلکه، پراودای وابسته به کرملین امروز است، که گوشه هائی از واقعیت خیانتها را بیان کرده است. یادآوری: کلمات، عبارات و جملات برنگ آبی در متن، همچنین، برجسته نمائی اسامی خاص در متن مقاله، از من است.

مترجم

<http://www.pravda.ru/society/fashion/29-07-2013/1167660-rodina-0/>

۱۶ مرداد- اسد ۱۳۹۲